

در افتاد و بخت بسیاری از آنجا خلاصی یافت
 چون از نماز فارغ شد یکی از اصحابش گفت که مرا شکلی
 هست اگر اجازتت بگویم گفت خدیت گفت یاد
 دارم که شیخ روزی بر روی آب معرب می
 و قدمش بر تشدی با مردی در چه حالت بود که درین کفایت
 آب از هلاک چسبیری نمایند بود شیخ درین فکر
 نهانی فرو برد پس از زمانی سپاس بر آورد
 و گفت شنیده که سید عالم صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمودی مع الله وقت لا یعنی فی ملک
 مقرب و لانتی مرسل و بخت علی الدوام دقتی
 که چنین فرموده بجز بیل و میکائیل نزد اشی و دیگر

از

وقت بر نینب و خصه در ساسی می نمایند و می ربانند
 پت دیدار میمانی و پرسیر میکنی با بازار خویش و
 آتش ماتیر میکنی آشنا پد من اموی یعنی و سینه است
 منظوم یکی پرسید از آن کم شته فرزند که ای روشن
 روان پر خردمند در منصرش بوی پیراهن سینه
 چرا در چاه کنعاش نذیدی بخت احوال مابرق
 یا سنت که پی سپدا و دیگر دم نهانت که پی بر
 اعلی نشینم که پی تاپشت پای خود نه پنجم اگر
 درویش بر جالی باندی اسر دست از دو عالم بر جالی
 حکایت در جامع بعلبک و قتی نیمی سیرین و
 همی کفتم با جامعتی افسرده دل مرده و راه از عالم

کلمه شایسته
 در کتب معتبره
 و در کتب معتبره